

در بین غزل‌های حافظ، غزلی است با این مطلع:
به تیغم گر کشند دستش نگیرم
و گر تیرم زند منت پذیرم

(دیوان غنی و قزوینی - ۲۲۷)

یکی از ابیات این غزل هفت بیتی، چنین است:
به گیسوی تو خوردم دوش سو گند
که من از پای تو سر بر نگیرم^۱
که در این مقاله بدان خواهیم پرداخت.

این بیت بی شک یکی از ابیات جادویی حافظ است که برخلاف ظاهر ساده آن آکنده از روابط پیچیده لفظی و معنایی است. برای وارد شدن به فضای مه‌آلود این شعر، بهتر است نخست از معنای ساده لفظی آن شروع کنیم:

دیشب به گیسوی تو سو گند یاد کردم که هیچگاه سر از پای تو بر ندارم و همواره در پای تو فرو افتاده باشم. (= همواره خاک در گاه تو - معشوق - باشم و به جز تو به محبوبی دیگر روی نیاورم.)

اما برای ادای این معنای به ظاهر ساده، حافظ در این بیت - مانند بسیاری از دیگر اشعارش - از ابزارهای لفظی و

باور مکن که دست ز دامن بدارمت
محراب ابرویت بنما تا سحر گهی
دست دعا بر آرم و در گردن آرمت

(ص ۶۳)

ب) ایهام تناسب در کلمه دوش: «دوش، حداقل دارای دو معناست: ۱- دیشب (که در این شعر همین معنا مورد نظر است = معنای حاضر) ۲- کف (که از اعضای بدن است و به این معنی در شعر نیامده است = معنای غایب).

بنابراین چون «دوش» در معنای غایب خود با واژه‌های: «گیسو»، «پا» و «سر» تناسب دارد، هنر خیال‌انگیز و زیبای ایهام تناسب را ایجاد کرده است.

اشاره‌های معنایی و مفهومی در باب معنای مطرح و مورد نظر در این بیت، دو نکته است که یادآوری آنها بایسته می‌نماید:

الف) چرا شاعر به گیسوی معشوق قسم خورده است؟
نیمی از شکوه این بیت، در پاسخ به همین نکته نهفته است. بر طبق سنتهای ادبی شعر فارسی، گیسو معمولاً بلند و دراز است^۲ و شاعران، چنین گیسویی را یکی از عوامل زیبایی

یادداشت‌هایی پیرامون یک بیت از حافظ به گیسوی تو سو گند

● دکتر محمدحسین محمدی

به حساب آورده‌اند. در جمال‌شناسی شعر حافظ بارها به این نکته برمی‌خوریم. از جمله در غزل دیگری با ایجاد یک زمینه خیالی بسیار زیبا، به طور غیر مستقیم به بلندی گیسوی معشوق، اشارتی گذرا کرده است:

زلف تو مرا عمر دراز است ولی نیست
در دست، سر موی از آن عمر درازم

(ص ۲۲۹)

و در غزلی دیگر مستقیماً گفته است:

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد
گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

(ص ۱۸)

ظاهراً این درازی زلف از سنتهای پسندیده در بین ایرانیان قدیم بوده است تا آنجا که بعضی از زنان، وصله‌ای^۳ به موی خود پیوند می‌زده‌اند تا درازتر به نظر بیاید. اشاره جناب حافظ در بیت زیر به همین نکته است:

معاشران گره از زلف یار باز کنید

شبی خوش است بدین وصله اش دراز کنید^۴

(ص ۲۲۷)

بنابراین با عنایت به آنچه در بالا مطرح شد، این نکته حاصل

معنوی فراوانی بهره برده و به عنوان چاشنی، پاره‌ای از اندیشه‌ها و افکار کهن را نیز بر آنها افزوده است. از آنجا که پی بردن به روابط پیچیده حاکم بر این بیت، در گرو فهم این ابزارها و تکنیکها و نیز آشنا بودن با آن باورها و اندیشه‌هاست، اشاره گذرایی به همه آنها خواهیم کرد.

اشاره‌های بدیعی

الف) تناسب که از اصول اولیه همه هنرهای بشری است، در شعر فارسی به طور عموم و در شعر حافظ به خصوص حضوری فعال دارد. در بیت مورد بحث نیز تناسب بین واژه‌های گیسو، پا و سر و نیز دو ضمیر من و تو (که یک جنس دستوری دارند) آشکار است.

یاد کرد اعضای بدن برای رعایت تناسب و فضا سازی در شعر بیشتر شاعران فارسی زبان به چشم می‌خورد. خود حافظ نیز به این تکنیک توجه زیادی نشان داده است. به عنوان نمونه:

گر دست دهد خاک کف پای نگارم

بر لوح بصر، خط غباری بنگارم

(ص ۲۲۲)

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک

می شود که گیسوی یار بلند است؛ آنقدر بلند که در پای او فرو می افتد. پس گیسو نمادی است برای افتادگی دائمی در پای معشوق.^۱ از سوی دیگر برای قسم خوردن، معمولاً چیزی را برمی گزینند که در کاری یا صفتی به مرز کمال رسیده باشد. مثلاً برای اثبات مردانگی به شاه مردان که علی (ع) باشد قسم یاد می کنند. چرا که حضرت در مردانگی، سرآمد مردان جهان است. به این ترتیب، شاعر چون می خواهد افتادگی همیشگی خود را در پای معشوق اعلام کند، به گیسوی او که نماد این افتادگی همیشگی است، سوگند می خورد.

ب) چرا قسم خوردن در شب (= دوش) انجام می شود؟
(به گیسوی تو خوردم دوش سوگند ...)

پاسخ به این پرسش نیز آن روابط پیچیده لفظی و معنایی را که در ابتدای بحث بدان اشاره شد، بیشتر آشکار می کند. شب نماد سیاهی است. در شعر فارسی نیز تا پیش از دوره صفوی و سبک هندی، پیوسته از گیسوی سیاه رنگ یاد شده است. بنابراین برای سوگند خوردن به گیسو- که سیاه است- بهترین زمان، اوج سیاهی شب است. اشاره به این نکته هم خالی از لطف نیست که خود این کار- یعنی سوگند خوردن

است که گفتگو در باب رازهای آن هیچگاه یکسره پایان نمی پذیرد.

نگاهی از دریچه ای دیگر

در جلد چهارم هزارویکشب (به اهتمام محمد رمضان- ص ۳۳۹) در حکایت «دلیله محتاله» به نکته قابل توجهی برمی خوریم که بی ارتباط با این بیت مورد بحث از حافظ نیست.

در آن داستان، دو پرنساز پیرزن حبله گر (= دلیله محتاله) و دخترش (= زینب) از طرفی، با عباری به نام حسن شومان- که به عبارتی ضد قهرمان این داستان است- درگیر هستند و پیوسته هر کدام در اندیشه مکر و رزیدن با دیگری است. در اواسط حکایت، دلیله با دختر خود به گفتگو می نشیند:

«... دلیله گفت: ای دختر! من جز از حسن شومان از کسی نمی ترسم. زینب گفت به گیسوان خودم سوگند که جامه های چهل و یک تن عیار از بهر تو حاضر آورم...»^۲



در این حکایت نیز دوباره با سوگند خوردن به گیسو روبرو هستیم. ظاهراً- اینطور که از متون نظم و نثر فارسی برمی آید- سوگند خوردن به مو و قسم یاد کردن به گیسو از رسوم کهن بوده و ایرانیان برای تقویت سخن خود از آن، فراوان بهره می برده اند.

حافظ نیز در شعر خود- علاوه بر همه آن تناسبانی که گفته شد- این رسم کهن را در نظر داشته است. رسیدن به این نکته، باز هم بر پیچیدگی اجزا و روابط آنها در بیت مورد بحث می افزاید و ساختمان آن را حساب شده تر به نظر می آورد.

اکنون لازم است که اولین پرسش خود را به شکلی دیگر مطرح کنیم. و آن اینکه: چرا پیشینیان ما به گیسو سوگند می خورده اند؟ اهمیت گیسو در چیست؟

در شب- نیز عملی سمبلیک و رمزی است. پرداختن به ماورای طبیعت در شب، یادگار اعمال جادوگران کهن است که معمولاً در تاریکی به خواندن اوراد و تسخیر نیروهای مافوق طبیعی می پردازند.

از طرف دیگر لفظ «دوش»، غیرمستقیم، سیاهی زلف را نیز تداعی می کند و بی گمان اولین هدف شاعر از کاربرد آگاهانه این واژه به قول زیانشناسان ایجاد یک هاله معنایی (Allucation) در اطراف واژه های بیت بوده است. در همین جا باید یادآوری کنم که لفظ «دوش» در این بیت دو وظیفه عمده را بر عهده گرفته است:

الف) کارکرد لفظی: که منجر به ایجاد ابهام تناسب شده است.

ب) کارکرد معنایی: که به طریق غیرمستقیم، سیاهی زلف را به ذهن خواننده تلقین می کند.

بنابراین واژه «دوش» چون چلچراغی در میان بیت با دو بند معلق مانده است.

تا اینجا با این توضیحات می توان پذیرفت که چرا شاعر به گیسوی معشوق، قسم یاد کرده است. اما داستان در همین جا پایان نمی پذیرد. در واقع این خصوصیت برجسته شعر حافظ

۱ پاسخ به این پرسشها را باید در فراسوی مرزهای روانشناسی و مردم شناسی جستجو کرد. گیسو در تفکرات اساطیری و اندیشه های کهن بشری نمادی برای «هستی و زندگی» بوده و گذشتگان بر این باور بوده اند که نیروی زندگی آدمی در موی وی نهفته است. در اشاره به این باور در کتاب نمادهای زنده جان

«شاعران غالباً گیسوان را که نماد نیروی زندگی است با جنگل سحرآمیزی که انبوهی از برگها و ایاف و گیاهان خرنده و پیچک دارد، همراه می کنند و یکجا می آورند.»^۸
علاوه بر آن، گیسو محل نیروی شخص نیز بوده است و به اعتقاد پیشینیان، با بریدن موی کسی می شد قدرتش را از او گرفت. مرحوم دکتر معین در جلد دوم مزدیسنا و ادب پارسی (ص ۱۵۰) درباره گرشاسب می نویسد:

«دیگر از صفاتی که در اوستا برای او آمده است گئسو gaesu می باشد یعنی گیسو دارنده یا دارای گیس gaesa»
و آنگاه در حاشیه همان صفحه می نویسد:

«داشتن گیسو علامت دلیری و رادمردیست. پیکر فلزی یکی از بزرگان اشکانی که در ایذج به دست آمده و زینت بخش موزه تهران است به گیسو مزین است.»^۹

علاوه بر اسطوره های ایرانی، این اندیشه در تعدادی از داستانهای بسیار کهن بشری نیز دیده می شود. از جمله این داستانها یکی داستان شمشون یا سامسون - قاضی عبرانیان - است.

شمشون مردی دلیر و جنگاور بود. گفته شده که رمز شجاعت و نیروی فراوان وی در موهای بلندش نهفته بوده. سرانجام زنی زیبا به نام دلیده به فریب اهالی فلسطین بر این راز واقف می شود و یک شب که قاضی دراز گیسو به خواب فرو می رود، موهای او را می بُرد و به این ترتیب قدرت بی نظیر شمشون را از او می گیرد.

در اعلام المنجد به مطلب فوق بدین ترتیب اشارتی رفته است:

«شمشون من قضاة العبرانيين. اشتهر بقوته. فنزعتها فيه دليلة لما قصت شعره.»

آقای جلال ستاری در کتاب افسون شهرزاد در باب گیسو و اهمیت راز آمیز آن می نویسد:

«... در کتاب باطنی Zohar^{۱۱} که یکی از کهن ترین نوشته های قباله ای یهود است آمده است که: ذات باری یا انسان آسمانی و خداوار چند پاره شده از گیسوانش جهان ها و از طره ها و حلقه های زلفش نژادها و اقوام و مردمان پدید آمدند و ریشه هر آدمی یک تار موی خداوند است و از آنجاست که این گمان که نیروی مینوی در مو (داستان آبشالوم^{۱۲} و قصه شمشون و دليلة^{۱۳}) پنهان است. در بعضی قصه ها نیز هر بار که توصیف آدمی مطمح نظر است عادتاً وصف دقیق موهایش می آید و برای آنکه قدرت هستی بخش مو بهتر نمایان گردد آن را گاه زرین وصف می کنند و بدین گونه دو نماد بسیار مهم زندگی یعنی مو که خود نشانه زندگی است و طلا که نشانه نیروی حیاتی خورشید است به هم می آمیزند و توأمان می آیند.»^{۱۴}

به این ترتیب بر اساس یادداشت های کهن زهر نیز، مو نمادی برای زندگی است. از این رو سوگند خوردن به گیسو یکی از سوگندان بزرگ به حساب خواهد آمد. تو گویی کسی

به جان خود (که امروزه خیلی هم متداول است) قسم خورده باشد و من گمان می کنم که زیر ساخت گیسوی دراز در شعر فارسی یادگار همین اندیشه کهن بشری بوده باشد. به سخن دیگر، داشتن موی دراز به نوعی انعکاس آرزوی داشتن زندگی دراز و هستی پایاست. از این رو وقتی در شعر حافظ می خوانیم که:

زلف تو مرا عمر درازست ولی نیست
در دست سر مویی از آن عمر درازم

(ص ۲۲۹)

باید دانست که هم نشین شدن «عمر دراز» با «زلف دراز» به همان سادگی که به نظر می رسد نیست و بی شک دارای یک ژرف ساخت اساطیری و کهن است و ناخودآگاه شاعر به طور غیر مستقیم متوجه آن بوده است.

اما داستان گیسو در ادبیات فارسی به این کوتاهی ها هم نیست. رسمی دیگر هم در ارتباط با گیسو در دوران قدیم به چشم می خورد که علی الظاهر ریشه آن، به همین مسأله مورد بحث ما یعنی ریشه اساطیری گیسو بازمی گردد. بنابراین یادآوری آن را خالی از فایده نمی دانم.

بریدن گیسو

پیش از این، گیسوان زنان در دو مورد بریده می شد. در یک مورد خود زنان اقدام به این کار می کرده اند و در مورد دیگر موهای آنها را به اجبار می بریده اند. ما به این دو مورد، به طور خلاصه اشاره ای خواهیم کرد:

۱- یکی از موارد بریدن گیسو در سوگواری ها بوده است. گاهی در مرگ کسی - خصوصاً اگر او از مقام و موقعیتی هم برخوردار می بود - زنان به نشانه سوگواری و اندوه شدید، گیسوان خود را می بریدند.

در متون نظم و نثر فارسی به این رسم بارها اشاره شده است. از جمله در دارابنامه طرسوسی (جلد دوم - ص ۵۹۶) درباره مرگ اسکندر مقدونی آمده است:

«... و بعد از سه روز، اسکندر وفات یافت. غریو و زاری از آن بزرگان برآمد. بوران دخت هر دو گیسوی خود را بیرید و چهل روز تعزیت اسکندر بداشت و زاری که او کرد صفت نتوان کرد.»^{۱۵}

اتفاقاً حافظ نیز بیتی دارد که در آن به این مسأله اشارتی کرده است:

گیسوی چنگ بیرید به مرگ می ناب
تا حریفان همه خون از مژه ها بگشایند

(ص ۱۳۷)

آقای خرمشاهی درباره این بیت به نقل از یادداشت های مرحوم قزوینی می نویسد:

«حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی (چاپ دکتر بیانی - ص ۷۰) در ذکر وفات اولجایتو می گوید: «در شب

غره شوال سنه ست و عشره و سبعمائه از این دار فنا به سرای بقا انتقال فرمود. امرا و ارکان دولت و آقایان و خوانین، مجموع، سیاه و کیود پوشیده، رویها می کنند و مویها می بریدند و فریاد و نوحه و زاری به فلک اثیر رسید. شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مرگ تیمور گوید: «و خوانین و آقایان رویها خراشیده و مویها بریدند...»

حافظ نامه - جلد دوم - ص ۷۳۶
در همین قسمت از حافظ نامه (ص ۷۳۶-۷۳۵) شواهد مناسب دیگری نیز از شعر فارسی برای بریدن گیسو آمده که علاقه مندان می توانند جهت مزید اطلاع به آنجا مراجعه کنند.
۲- مورد دوم بریدن گیسو برای مجازات بوده است. در گذشته برای مجازات زنان خطاکار و بی عفت، گیسوی آنها را می بریده اند. دشنام گیس بریده که هم اکنون در بین مردم شایع است؛ بازمانده همین رسم کهن است.

همان طور که پیش از این اشاره شد، به گمان من زیر ساخت این دورسم - که علت و ریشه آن هنوز هم به درستی مشخص نیست - همان است که در قسم خوردن به گیسو هم دیده می شود. همه این اعمال در گرو ارزش و اهمیت نمادین و رازآمیز گیسوست. اگر باور داشته باشیم که موی کسی عبارت است از تمام هستی و زندگی او، آنگاه انگیزه این دو عمل نیز خوبخود روشن خواهد شد.

کسی که در عزای محبوب خود گیسوانش را می برد به طور نمادینی اظهار می کند که پس از آن محبوب، زندگی برای او معنایی نخواهد داشت و او حاضر است تا جان خود را از دست بدهد تا رنج تنهایی را تحمل نکند. از طرف دیگر وقتی گیسوی کسی را به عنوان پادافره و کیفر می بریده اند؛ به طور غیرمستقیم و رمزی به او می گفته اند که پس از این، زندگی او بی معناست. تو گویی با بریدن گیسوان او، رشته های زندگیش را نیز بریده اند و به این ترتیب او را از هستی ساقط کرده اند.

پانویس ها:

۱. تمام ارجاعات به حافظ در این مقاله مربوط است به: دیوان حافظ، مصحح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، بدون تاریخ چاپ.

۲. اینک برای مزید اطلاع و بی نیاز شدن از مراجعات بعدی، تمام غزل را در اینجا نقل می کنیم:

به نیغم گر کشد دستش بگیرم

و گر تیرم زند منت پذیرم

کمان ابرویت را گو بزن تیر

که پیش دست و بازویت بهمیرم

غم گیتی گر از پایم درآورد

به جز ساغر که باشد دستگیرم؟

برآی ای آفتاب صبح امید

که در دست شب هجران اسیرم

به فریادم رس ای پیر خرابات

به یک جرعه جوانم کن که پیرم

به گیسوی تو خوردم دوش سوگند
که من از پای تو سربر بگیرم
بسوز این خرقة نقوی تو حافظ
که گر آتش شوم دروی بگیرم
۳. درست است که مو در سنتهای ادبی شعر فارسی معمولاً بلند است اما در کنار آن گهگاه از گیسوی کوتاه نیز یاد شده است. از جمله اوحدی (دیوان - ۲۷۹) می گوید:

گر زآنکه به بالای بلندش نرسد دست

در دست کنم زلفش و کوتاه بگیرم

۴. وصله Vosla که در تداول وصله Vasle تلفظ می شود، گیسوی مصنوعی است که به دنبال گیسوی طبیعی پیوند کنند. (فرهنگ معین)

۵. چنین است در بعضی از نسخ حافظ اما در نسخه قزوینی و غنی بدین صورت است:

معاشران گره از زلف یار باز کنید

شی خوش است بدین قصه اش دراز کنید

(ص ۱۶۵)

و علی الظاهر همان روایت اول صحیح تر به نظر می رسد. زیرا با قصه و قصه گوئی، شب را کوتاه می کنند نه دراز و واژه دراز با وصله تناسب بیشتری دارد چرا که با پیوند وصله به گیسو آنرا درازتر می کنند.

۶. این تفکر در شعر دوره صفوی نیز مشاهده می شود. از جمله یکی از شاعران این دوره به زیبایی گفته است:

کس نیابد معنی پیچیده زلف کجست

زانکه این معنی ترا در پیش پا افتاده است

و دیگری نیز گفته:

عمرم به کوچه گردی زلفش به سر رسید

این راه مار پیچ به پایان نمی رسد

۷. مزار و یکشب، به اهتمام محمد رضانی، جلد چهارم، کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم ۱۳۳۵.

۸. نمادهای زنده جان، مونیک دیوبکور، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۳.

۹. مزدیسنا و ادب پارسی، دکتر محمد معین، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، سال چاپ (۴).

۱۰. المنجد، لوئیس معلوف، دارالمشرق بیروت، (افست در ایران) ۲ جلد، چاپ سوم.

۱۱. Zohar یکی از کتب یهودی در زمره ادبیات قبالیه یی Cabbalistic. نام این کتاب مأخوذ از شمعیست در کتاب دانیال ۱۲،

۱۳.

(اعلام معین)
۱۲. آبشالوم (در عبری: آب شالوم به معنای پدر سلامتی است) نام پسر داود است که علیه پدرش قیام کرد. وی پس از اینکه در جنگی شکست خورد هنگام فرار، گیسوان بسیار بلندش را به لای شاخ و برگ درختان گیر کرد و او از درخت آویزان ماند. ایوب که او را تعقیب می کرد به وی رسید و او را به سه زوبین از بین برد.

۱۳. بالاتر به خلاصه داستان شمشون و دلیل اشارتی رفت.

۱۴. افسون شهرزاده، جلال ستاری، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۶۸.

۱۵. داراب نامه طرسوس، ابوطاهر محمد بن حسن بن موسی الطرسوسی (دو جلد) به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶.

۱۶. حافظ نامه (شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ)، بهاءالدین خرمشاهی (دو جلد)، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چاپ دوم، آبان ۱۳۶۷.